

بِسْمِ  
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ستارگان حرم کریمه

۴ شهید محمد جواد دل آذر



سرشناسه : قربانی ، مهدی ، ۱۳۶۵ -  
عنوان : شهید محمد جواد دل آذر  
گردآوری و تدوین: مهدی قربانی  
مشخصات نشر : قم : حماسه یاران ، ۱۳۹۳ .  
مشخصات ظاهری: ۷۲ ص. [چپس] : مصور  
فروست : ستارگان حرم کریمه ؛ ۴  
شابک: ۶-۷-۹۴۹۱۶-۶۰۰-۹۷۸-۶  
وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
موضوع : دل آذر ، محمد جواد ، ۱۳۶۴-۱۳۳۷  
موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹ - شهیدان - خاطرات .  
موضوع : شهیدان - ایران - بازماندگان - خاطرات .  
شناسه افزوده : موسسه فرهنگی حماسه ۱۷ (قم) .  
رژه کبکوه : ۱۳۹۳ ، ۸۳۴۴/۵۸۳۶/۱۶۲۶ DSR  
رژه دیوبندی: ۹۵۵۱/۰۸۴۲/۰۹۲۰  
شماره مدارک : ۳۸۷۱۹۳۱

۴



شهید

## محمد جواد دل آذر

فرمانده عملیات لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب علیه السلام

ولادت: قم ۱۳۳۷/۱/۲

شهادت: عملیات والفجر هشت، فاو، ۱۳۶۴/۱۲/۱۳

( تهیه و تنظیم: موسسه فرهنگی حماسه ۱۷ )

نویسنده مهدی قربانی سرپرست نویسندگان زهره شریعتی

ناشر انتشارات حماسه یاران

مدیرهتیری و طراح گرافیک هادی معزی

صفحه آرا محمدحسین همدانیان چاپ زیتون نوبت چاپ دوم - بهار ۱۳۹۷

شمارگان ۱۰۰۰ نسخه قیمت ۲۵۰۰ تومان

قم . بلوار شهید منتظری، کوچه شماره ۱۲، پلاک ۳۴۰

۰۹۱۰۱۵۵۹۰۱۰۱۰۲۵ ۳۷۷۴۸۰۵۱ | www.hamaseh17.ir





## پیش‌گفتار

قم، سرزمینی است که مردمانش در طول تاریخ تشیع همواره مورد تکریم اهل بیت بوده‌اند و آن پرچم‌داران هدایت، این شهر را حرم خویش خوانده‌اند و فرموده‌اند: «إِنَّ لَنَا حَرَمًا وَهُوَ بَلَدَةُ قَمٍّ...»<sup>۱</sup>. شهری که بی‌تردید در تمامی حوادث قرن اخیر نقش بسزایی داشته است؛ از انقلاب مشروطه گرفته تا قیام پانزده خرداد و قیام ۱۹ دی ۱۳۵۷ که خاستگاه انقلاب شکوهمند اسلامی شد.

امام همیشه در یاد نیز، در سخنرانی ششم شهریور ۱۳۵۹ در دیدار با مردم قم فرموده‌اند: «قم حرم اهل بیت است... از قم، تقوا، شجاعت، شهامت و همه فضائل به همه جا صادر می‌شود و صادر خواهد شد... من هر جا باشم، قمی هستم و به قم افتخار می‌کنم. دل من پیش قم است و قمی.»<sup>۲</sup>

مجموعه «ستارگان حرم کریمه»، روایت سرداران و

فرماندهان این دیار است. دل باختگانی که در سایه همیشه زلال کوثر اهل بیت، حضرت معصومه علیها السلام رشد و تعالی یافتند و زندگی شان سراسر عطر و بوی اسلام ناب محمدی گرفت. آنانی که در کارزار دفاع مقدس، نمونه کامل یک مجاهد فی سبیل الله شدند و الگویی برای همه آزادی خواهان جهان.

از آن روزها، سالهاست که گذشته. چه حیف اگر آن همه میراث معنوی و گران بهای جنگ، به نسل امروز و نسل های آینده انتقال نیابد و اینان ندانند شهری که در آن زندگی می کنند، چه شیرزنان و دلیر مردانی داشته و دارد.

تلاش کردیم تا نگارگر گوشه ای از سیره و سبک زندگی اسطوره هایی از تبار ایثار و سرفرازی از جنس گمنامی باشیم. شاید راه و رسم بندگی را از ایشان بیاموزیم و روح و جان خسته مان در کوی محبت شان نفسی تازه کند.

امید است همت والای شما تلاش ناچیز ما را حمایت



و پشتیبانی کند، تا گام‌های بعدی را استوارتر از پیش برداریم. صمیمانه سپاس‌گزار کوشش خالصانه همکارمان، آقای مجید اسکندری هستیم که یاری‌گر ما در تحقیق و پژوهش این کتاب بودند.

موسسه فرهنگی حماسه ۱۷

---

۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۶۵.

## زندگے نامہ

نوزاد ہم نام جواد الائمه علیہ السلام، دنیا آمدنش گشایشی بود در رزق و روزی خانہی حاج محمد علی. سنی نداشت کہ با پدر، خمینی کبیر علیہ السلام را در خانہ اش زیارت کرد. شیفتہ اش شد از آن روز. درگیری های فاجعہی خونین فروردین ۱۳۴۲ در مدرسہی فیضیہ را از نزدیک دید. آذرِ خشم و کینہ ای کہ از شاہ و حکومت داشت، شاید از آن دم در دلش افتاد. تا سوم دبیرستان خواند. درس را رها کرد و رفت نیروی هوایی ارتش. یک سال و نیم ماند و ہر آن چہ باید، آموخت. آموختنی هایی کہ بعدہا بہ کارش آمد؛ ہم توی انقلاب، ہم توی جنگ.

فرماندہ عملیات لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب علیہ السلام، جنم فرماندہی اش را از روزہایی نشان داد کہ میدان دار تظاهرات مردم قم بود در خیابان چہارمردان، کانون اصلی درگیری های مردم انقلابی شہر با ماموران رژیم پهلوی. با این کہ ہر جاسر و صدایی بود و علمی برای اعتراض بلند، سر و کلہ اش پیدامی شد، اما یک بار ہم بہ چنگ طاغوتی ہا نیفتاد. حکومت را ذلہ کردہ بود این جوان تخس قمی.



خوش فکر بود. توی جلسات فرماندهی روی نظرها و طرح‌های عملیاتی‌اش حساب باز می‌کردند. به اندازه‌ای سنجیده بودند که جای حرف و حدیث باقی نمی‌ماند. ششم نظامی بالایی داشت. کافی بود بیاید، دوری بزند و منطقه را با چشم‌های تیزبینش برانداز کند تا بفهمد خط ماندنی است یا از دست رفتنی. بی‌گدار به آب نمی‌زد. آن قدر محاسبه‌اش دقیق بود که تا صدای سوت خمپاره را می‌شنید، تشخیص می‌داد کج‌ازمین می‌خورد.

پنج سال از زندگی‌اش را توی جبهه گذراند. پنج سالی که از دار خوبین شروع شد، تا رسید به روزهای نفس‌گیر والفجر هشت. آن روزها بازوی سپاه اسلام بود و دل گرمی فرمانده لشکری که جز او و بسیجی‌های مخلص، کسی را در خط مقدم فاونداشت. از روز اول عملیات تا روز آخر عمرش عقب نرفت. ماند و با جسارت و سرنترسی که داشت گره‌گشایی کرد تا مزد جهاد و تلاش‌های شبانه‌روزی‌اش را گرفت.

غروب آن روز نشسته بود پشت خاکریز. دو زانوروی روی خدا. این بار صدای سوت خمپاره‌ای را که جلوی زمین خوردنشید انگار. داشت با خدا حرف می‌زد؛ محمدجواد دل‌آذر.





سه سالش بود. دوازده امام را از بر می گفت. وقتی  
بزرگ تر شد نمازش را مرتب می خواند. ماه رمضان  
حکم می کرد برای سحر بیدارش کنیم. هنوز به سن  
تکلیف نرسیده بود؛ اما چند تا روزه هم گرفت. مقید  
بود از بچگی.



رفت نیروی هوایی ارتش. خدمت زیر پرچم طاغوت نه برای خانواده‌ی انقلابی ما پذیرفته بود، نه با روحیه‌ی خودش سازگار. انگار جای دیگری را می‌دید که ما نمی‌دیدیم. یک سال و نیم ماند. وقتی آموزش‌های نظامی را گذراند، تصمیم گرفت بیاید بیرون. اجازه ندادند. با فرار و غیبت‌های پشت سر هم کار خودش را کرد. تا مدت‌ها دنبالش بودند که خسارت بگیرند. ماجرا با پیروزی انقلاب فیصله پیدا کرد.





رژیم حکومت نظامی اعلام کرده بود اما ادامه‌ی راهپیمایی‌ها اهمیت بالایی داشت. وقتی مراسم مسجد جامع شهر تمام شد، سیل جمعیت راه افتاد پشت تابوت شهید. از مسجد تا قبرستان بقیع راه زیادی بود ولی هیچ‌کس نفهمید تابوت به جای شهید، پر شده از سنگ و چوب. می‌خواست جو حکومت نظامی را بشکند، که شکست.



راهپیمایی‌های اصلی و پرجمعیت شهر يك سرش ختم می‌شد به جواد دل آذر. همین‌طوری جماعت را راه نمی‌انداخت توی کوچه و خیابان. با فکر و برنامه مبارزه می‌کرد. سر تمام کوچه‌های بن‌بست خیابان، علامت گذاشته بود تا انقلابی‌ها گیر مامورهای رژیم نیفتند.





حسرت به دل شان ماند یک بار دستگیرش کنند.  
فرزتر از این حرفها بود. داشت با موتور گازی توی  
خیابان می‌رفت که افتادند دنبالش. وقتی دید اوضاع  
خراب است، موتور را رها کرد زیر پای مامورها. دوید  
توی کوچه پس کوچه‌های خیابان.





گونی سه راهی را می گذاشت کنار دستش. کماندوها  
که می افتادند دنبال انقلابی ها، کار جواد در می آمد.  
سه راهی را چنان دقیق می زد جلوی پای شان که  
زهره ترک می شدند. دمار از روزگارشان در آورده بود.



اسم شاه، آن هم سردر مرقد دختر موسی بن جعفر علیه السلام،  
 لکه‌ی ننگی بود که جواد نمی‌توانست تحمل کند.  
 مدت‌ها نقشه می‌ریخت یک جوری از بین ببردش.  
 آن روز تظاهرات را کشاند داخل حرم. توی شلوغی از  
 ایوان آینه رفت بالا. اسم شاه را با تیشه کند و عکس  
 امام رحمة الله علیه را گذاشت جایش.





تانک‌ها را به ردیف آورده بودند توی خیابان.  
می‌خواستند هول بیاندازند به جان مردم. وقتی دید  
معطل نماند. دوید وسط خیابان و پر دل و جرأت  
خواهید جلوی تانک‌هایی که داشتند می‌آمدند سمت  
جمعیت. پشت سرش چند نفر دیگر هم رفتند و دراز  
کشیدند روی زمین.

تانک‌ها میخ‌کوب شدند سر جای‌شان.



شب وقتی دیر می آمد خانه، مواظب بود کسی را بیدار نکند. در را آرام می بست و آهسته قدم بر می داشت. غذایی را هم که برایش گذاشته بودیم همان طور سرد می خورد. نمی خواست برای گرم کردنش سر و صدا راه بیفتد.





امام زحمة عليه السلام که آمد قم، سوار جیپ رو باز رفت برای استقبال. توی مسیر جیپ چپ شد. جواد زمین خورد و ماشین افتاد روی کمرش. بردندش بیمارستان گلپایگانی قم و از آن جا هم تهران. عمل سنگینی روی کمرش انجام شد. مدت‌ها بستری بود و کمرش توی گچ. کمی که جان گرفت، نتوانست طاقت بیاورد. گچ کمرش را باز کرد. با همان حال ماموریت گرفت و رفت لبنان.





منافقین توی قم دکان و دفتری دست و پا کرده بودند و علیه امام رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ و انقلاب کارشکنی می کردند. رفت سر وقت شان. طومارشان را به هم پیچید و همه اسناد و مدارکشان را تحویل کمیته داد. منافق خارج نشین را هم راحت نگذاشت. رفت کشورهای اروپایی و نفوذ کرد توی سازمان و تشکیلات شان. بی آن که بتوانند دستگیرش کنند، ماموریتش را انجام داد و برگشت ایران.

## ۱۲

پایش که به جبهه‌ی دارخوین باز شد، یک قبضه خمپاره‌انداز ۱۲۰ دادند دستش. بین رزمنده‌های اعزامی از قم، تنها نیرویی بود که کار با خمپاره را می‌دانست. آموزش‌های ارتش شاهنشاهی، آن جا به دردش خورد. با همان یک قبضه، سد محکمی شد در برابر حمله‌ی بعثی‌ها.



## ۱۳

دور و بر خمپاره اندازش را همیشه آب و جارو می کرد.  
خود قبضه را هم تر و تمیز نگه می داشت. اگر  
می خواستی توی شلوغی و آشفتگی منطقه پیدایش  
کنی، کافی بود بگردی دنبال یک نقطه ی تمیز و آب  
و جارو شده. آن جا جواد دل آذر بود و خمپاره اندازش.

## ۱۳

فرقی نمی‌کرد طرف فرمانده است است یا نیروی  
جزء. وقتی پای پیش‌برد کار جنگ وسط می‌آمد و  
انجام مسئولیتی که گذاشته بودند روی دوشش از هر  
کسی که می‌توانست کمک می‌گرفت. تازه فرمانده  
گردان ادوات شده بود. آمد سراغم می‌خواست از  
تجربه‌ام برای تعمیر ادوات تیپ استفاده کند.



## ۱۵

خسته و کوفته از شناسایی برگشتیم محور. از دور آمد به استقبال مان. خاک‌های لباس مان را تکاند و به شوخی گفت «مرد باید از شونه‌هاش خاک بلند شه. حالا دیگه مرد شدید. باید براتون زن گرفت!»  
خستگی مان در آمد؛ هم با دیدنش، هم با شوخی کردنش.



## ۱۶

عملیات محرم، حسن باقری آمد محوری که دل آذر  
مسئولش بود. گزارش کارها را شنید و سؤال‌هایی  
پرسید که جواد برای همه‌اش جواب داشت. باور  
نمی‌کرد او و نیروهایش این قدر خوب کار کرده باشند.  
وقتی خواست برود، رضایت را می‌شد از چهره‌اش  
دید. خندید و گفت «روز ما رو ساختید.»

## ۱۷

آمده بود برای بازدید از گردان ادوات. آن روز از شیاری که زیر پای گردان بود بیست و دو نفر اسیر گرفتیم. چهار روز توی یک سوراخ پنهان شده بودند. هوا خیلی سرد بود. یکی از بچه‌ها نگاهی به اورکت تن عراقی‌ها انداخت و رو به جواد گفت «این جا لباس گرم نداریم. بهتره این‌ها رو ازشون بگیریم.» نگذاشت و گفت «لازم نکرده، این چند روزه به اندازه‌ی کافی سرما خورده‌ن.»





زیبیدات تازه افتاده بود دست‌مان. رفتیم مهمات پیدا کنیم. برخوردیم به یک مرد میان سال عراقی. ترسید. فوری از توی جیبش یک عکس درآورد و داد دست جواد. عکسی که با حرم امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته بود. تا نگاهش به عکس افتاد، زانوهایش شل شد. رفت یک گوشه. دو زانو نشست و عکس حرم را گذاشت روی سینه‌اش. داشت گریه می‌کرد. فرمانده‌ای که نه تیر و ترکش‌ها اشکش را درآورده بود، نه سختی عملیات‌ها.

## ۱۹

داشتیم برای استقرار لشکر دنبال منطقه‌ی مناسبی می‌گشتیم. راننده پایش را گذاشته بود روی گاز و بی‌ملاحظه ماشین را می‌انداخت توی چاله چوله‌های جاده. يك‌هو صدای جواد بلند شد «نگه دار.» راننده فوری زد روی ترمز. جا خورده بود. جواد نگاهی کرد و با خنده گفت «یه چاله رو جا گذاشتی، برگرد برو توش!» می‌خواست هم شوخی کند هم یاد راننده بیاورد که ماشین زیر پایش بیت‌المال است.





همه رفته بودند و ما آخرین نفرات بودیم که سوار موتورهای مان برمی گشتیم عقب. نباید معطل می کردیم. هلی کوپتر دشمن بالای سرمان بود. توی راه مجروحی را دیدیم که داشت به سختی می رفت عقب. هلی کوپتر گه گاهی شلیک می کرد سمتش. جواد گفت «تو مجروح رو سوار کن، من سر هلی کوپتر رو گرم می کنم.» تنهایی برگشت سمت خط و هلی کوپتر را هم دنبال خودش کشاند. ویراژ می داد توی زمین های پست و بلند منطقه. خودش را به خطر انداخت تا ما برسیم به نقطه ای امن.

## ۲۱

توانایی‌هایی که داشت آن قدر در چشم فرماندهان سپاه بزرگ جلوه کرد که بعد عملیات والفجر سه، پیشنهاد فرماندهی دادند بهش؛ فرماندهی تیپ موسی بن جعفر علیه السلام که در غرب کشور مستقر بود. رفت پیش حاج آقا ایرانی<sup>۱</sup> مشورت گرفت. گفته بودند «شما لشکر را ترک نکن.» از خیر فرماندهی گذشت.

---

۱. مرحوم حجت‌الاسلام حسین ایرانی فرمانده وقت سپاه قم



## ۲۲

عملیات والفجر چهار، تپه سبز افتاد دست عراقی‌ها. با یک قبضه خمپاره شصت و چند تا بسیجی رفت سراغ‌شان. پشت سر هم خمپاره می‌زد روی تپه. با مهارت و دقیق. آن‌جا را جهنم کرد برای‌شان. مجبور شدند به عقب‌نشینی.

## ۲۳

شانه و قیچی همیشه توی جیبش بود. آفتاب که می زد آینه اش را درمی آورد می ایستاد جلوی نور و با قیچی محاسنش را مرتب می کرد. حوصله ی زیادی داشت برای این کار.



## ۲۶

توی یکی از شیارها، بین ارتفاعات لری و کانی مانگا  
مستقر بودیم. لشکر عملیات نداشت و بچه‌های محور  
می‌رفتند برای شناسایی منطقه. آن روز جواد حمام  
صحرائی درست کرد. بایک کتری بزرگ آب گرم و دو  
تا پتو که پیچید دور درخت‌ها. زیر نم‌نم باران و هوای  
سرد هم دست از نظافت برنداشت.

## ۲۵

مجروحیتش افتاده بود توی ماه رمضان. نمی‌توانست  
روزه بگیرد. چقدر سختش می‌آمد. سحرها  
بیدار می‌شد و همراه خانواده سحری می‌خورد.  
نمی‌خواست حالا که از فیض روزه گرفتن محروم  
است، از فیض سحر هم محروم بماند.



## ۲۹

احترام‌مان را داشت. احترام مادرش را بیشتر.  
مرخصی که می‌آمد شاید یک چیز ناراحتش می‌کرد؛  
توی زحمت افتادن مادرش. شرمنده می‌شد از  
نشستن و برخاستن‌هایش، از پذیرایی کردن‌هایش.

## ۲۷

تازه از راه رسیده بود. خواست استراحت کند که  
صدای گریه‌ی بچه‌ی خواهرش بلند شد. ساکت نشد  
هر کاری کردیم. صورت درهم کشیده‌ام را که دید،  
لبخند زد و گفت «عیبی نداره مادر. من خوابم نمیاد.  
شما ناراحت نباش.»



## ۲۸

رفته بودیم حمام. پشت مان را کیسه کشید. یک مشت  
و مال حسابی هم دادمان، فرمانده عملیات لشکر.

## ۲۹

می‌گفت «فشنگ ریز بخوری بهتره تا ترکش بزرگ». همیشه سینه به سینه‌ی عراقی‌ها می‌جنگید. نشد خط ناآرام باشد و جواد را نبینی. دلت قرص می‌شد وقتی می‌دیدى مثل شیر ایستاده و اوضاع را زیر نظر دارد.





آدم روشنی بود. خط و ربط‌های سیاسی را خوب می‌شناخت. اگر کسی در خط امام علیه السلام بود جواد هم بود، اگر نبود، راحت از کنارش می‌گذشت. همه را با یک میزان مطمئن می‌سنجید، با امام علیه السلام.

## ۳۱

روز سوم عملیات بدر با دوربین فیلم برداری رفتیم سمت خط. وقتی رسیدیم گفتند دشمن پاتک کرده. تانک‌های زیادی را آورده بود تسوی منطقه. آن قدر به سمت خاکریز شلیک کرده بودند که باید خم می‌شدی و راه می‌رفتی. فقط ده پانزده نفر نیرو مانده بودند پشت خاکریز. جواد دستور داد سر تا سر خط آرایش بگیرند و تیراندازی کنند. پشت بی‌سیم می‌گفت «نیروهای کمکی الان رسیدن. گردان کماندو هم تا یکی دو ساعت دیگه می‌رسه.» نمی‌خواست دشمن بفهمد پشت خاکریز نیرو کم است.





نشسته بودیم توی سنگرهای مان. خط آرام بود. وقتی  
که آمد، وضعیت خط را بررسی کرد و گفت «تا دوسه  
روز دیگه، نمی شه این جا موند.» از حرفش خنده مان  
گرفت. آرامش خط و نماندن! دوسه روز بعد که  
تانک های عراق ریختند توی منطقه، مجبور شدیم  
بیاییم عقب.

## ۳۳

عقب‌نشینی نیروهای خودی، بعضی‌ها را به اندازه‌ای گستاخ و جسور کرد که با تانک‌ها و نفربرهای شان آمدند روی خاکریز. فرماندهی توی این شرایط سخت روحیه‌ی بالا می‌خواست و آرامش و خون‌سردی. جواد همه را داشت. دو سه تا بی‌سیم گذاشته بود کنار دستش. گردان‌ها را هدایت می‌کرد و از فرماندهی دستور می‌گرفت. رفتارش طوری بود که خیال می‌کردی صحنه عملیات به نفع ماست، نه دشمن.



## ۳۴

نیروهای گردان از اروند گذشتند و با همان لباس‌های  
خیس جلوی پاتک‌های سنگین دشمن مقاومت  
کردند. گفتند «دل آذر کارت داره.» کلی گشتم تا  
پیدایش کردم. توی یک چاله با بی‌سیم‌چی‌اش  
نشسته بود. گفت «هماهنگ کردم یه ماشین پتو  
بیارن. برو روی جاده تحویل بگیر و پخش کن بین  
نیروها ت سرما نخورن.»

## ۳۵

خط فاو شکست؛ اما مقاومت‌های پراکنده دشمن  
توی مقرهای اطراف که هنوز کامل پاک‌سازی نشده  
بودند، گردان‌ها را کلافه کرده بود. خلاصی از شرشان  
ساده به نظر نمی‌رسید. خودش آمد. سر و ته خط را  
با موتور دور زد. فرمانده گردان‌ها را جمع کرد و به هر  
کدام دستورهایی داد. اجرای دستورهایش همان،  
تثبیت و پاک‌سازی خط همان.



## ۳۹

از دوربین و مصاحبه فراری بود. هر بار بهانه‌ای می‌آورد و شانه خالی می‌کرد. گفتم «بذار آگه شهید شدی عکسی، فیلمی، مصاحبه‌ای ازت باقی بمونه.» نگاه معناداری کرد و گفت «فیلم‌بردار اصلی خداست. همین برام کافیه.»

## ۳۷

شب چهارم عملیات والفجر هشت، صدام لشکر گارد ریاست جمهوری را وارد منطقه کرد. نیروهای زبده‌ای که هر وقت کارش توی جنگ گیر می افتاد، دست به دامن شان می شد. می گفتند «عدنان خیرالله، وزیر دفاع عراق هم با سپاه هفتم آمده توی منطقه.» هر جوری بود می خواستند فاو را پس بگیرند. اگر می توانستند یک رخنه توی خط ایجاد کنند، دیگر نمی شد کاری کرد. جواد این را خوب می دانست. دو گردان نیرو برداشت و شبانه رفت سر وقت لشکر گارد. پیش دستی کرد و برنامه شان را برای پاتک فردا به هم ریخت. رزم نمایان آن شب دل آذر و لشکر ۱۷، هم در تاریخ جنگ ماندگار شد، هم در ذهن صدام و بعضی ها.



## ۳۸

از خط پدافندی لشکر ۱۷ در کارخانه نمک فاو، رفتیم  
مقر لشکر ۲۷ برای هماهنگی کارها. شب آرامی بود.  
دشمن نه آتش سببگینی داشت، نه تحرکی. وقت  
برگشت گفت «امشب عراق بد جوری حمله می‌کنه.  
پوتین‌ها رو در نیار، وگرنه دو سه ساعت دیگه باید  
دنبال شون بگردی.» حرفش را جدی نگرفتم اما برای  
دل خوشی‌اش با پوتین توی سنگر دراز کشیدم. دو  
سه ساعت نگذشت که گفتند دشمن حمله کرده.

## ۳۹

پانصد متر جلوتر از سنگر فرماندهی لشکر، بانیره‌های کمی که داشت، مقاومت می‌کرد. پاتک سنگین عراق اوضاع خط را حسابی ریخته بود به هم. دشمن به اندازه‌ای نزدیک بود که با سلاح سبک بچه‌ها را می‌زد. جواد این التهاب خط را اصلاً به حاج غلامرضا منتقل نکرد. هر وقت هم بی‌سیم می‌زدیم و وضعیت خط را می‌خواستیم، می‌گفت «خبری نیست. مثل شب‌های قبله.» نمی‌خواست فرمانده لشکر همین پانصد متر را زیر آتش بیاید توی خط.





زیر بار نمی‌رفت. حرف ازدواج که می‌شد، می‌گفت  
 «باشه برای بعد. تا وقتی جنگه، زن نمی‌گیرم.»  
 آخرین بار وقت رفتنش گفتم «مادر قول بده بعد این  
 عملیات بریم برات خواستگاری.» جوابش فرق کرد.  
 گفت «ان شاء الله اگه زنده موندم، چشم.»  
 دست به کار شدم تا عروس آینده‌ام را انتخاب کنم، اما  
 جواد زودتر انتخابش کرد، عروس شهادت را.

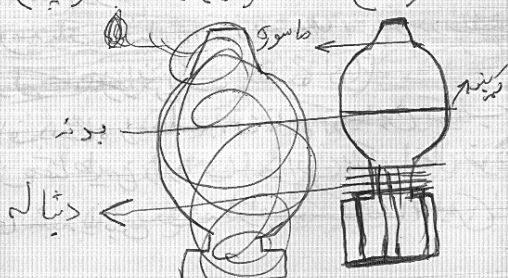
## دست نوشته

دست  
 بدست بیاید سپس با این زاویه خطی  
 را جمع یا کم کرده انحراف دستگاه بدست ما آید  
 این انحراف در نگاه تقریباً حدود ۴۰ میلیمتر  
 بصره در صورتی که بتوان در امتداد (۴۰۰)  
 یا صفر صفر تداخل کوئی کرد در امتداد ایک است  
 دیگر شاخص ما کوئیم

تعریف نقطه ستانی

نقطه ستانی باید ثابت باشد و دور و مشخص  
 از آنجمله هر نقطه -

(شرح کلی جنپاره) (۲۰ میلی متری)  
 شامل الف) ماسوره - (ب) بدنه - (پ) = دنباله



خرداد ماه ۱۳۵۴ - دفتر آموزش عمومی نظامی (همافری ارتش)



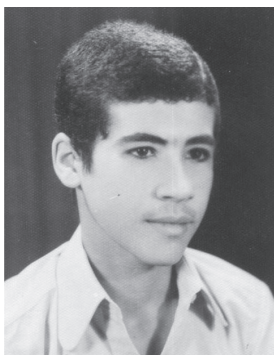
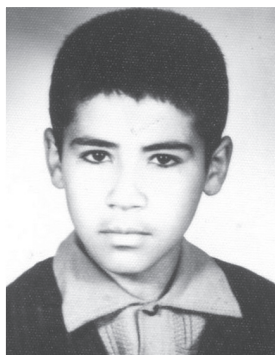
توسعات کلی در باره منطقه؛  
 منطقه از یاک ندوی نوشته تا ارتفاعاتی در دهن دره سکا مستقوست که حدوداً به منتهای عمق و منتهای صلم در لنگه ابروی زیاد مشاهده کرده  
 و قاطر در ماهم محل عبور تا جای قبلی و افراد صلم سو بیارند و در آنجا بی که روزی در دم ابروی آن جیبهای عمیق از هم جدا تا سب دیده  
 و اضلاع صلم هم از یاک یعنی همان ارتفاع در حال تردد است و در آنجا در کوه و در کوه هم از ارتفاع ۱۷۷۰ دلا یعنی ارتفاع در آنجا  
 نسبت آن که عمل سنگدور با و ملاحظه کنین عبارتند به منطقه تسلط کامل دارند و کاملاً محقق روزی در یکس میانند و خود روزی در منطقه  
 بصورت دیده گشته اند که این نیز نسبت قطعه در لازم تکرار است که مسیر دارای سیمهای ضلعی شده است که قابل عبور برای نبوی ایوان و  
 مسیر صلهای یا در یک جیب که در فتن افکار خواهد شد و برای عبور از جاده تا طور با به در مناطق که تردد تا جیبهای کم هم بود از هم جدا است

اسم و اطلاق مستخرج

مجموعه ۱۳۶۳  
 ۹۵/۶

سال ۱۳۶۳ - گزارش شناسایی منطقه ماموریتی سردشت

به روایت تصویر



شهید محمدجواد دل آذر در دوران کودکی و نوجوانی





سال ۱۳۵۹ - منطقه عملیاتی دارخوین - روستای سلمانیه  
شهید محمدجواد دل آذر - شهید ابوطالب قاسمی - مهدی کربلایی



سال ۱۳۶۱ - ماموریت برون مرزی آلمان  
از راست: حسن کاوه - شهید محمدجواد دل آذر - ناصر ربانی





سال ۱۳۶۱ - ماموریت برون مرزی آلمان



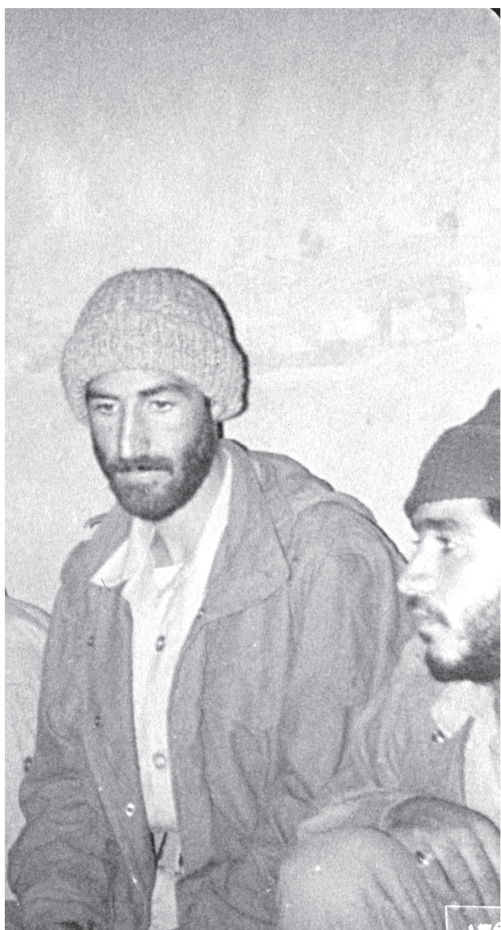




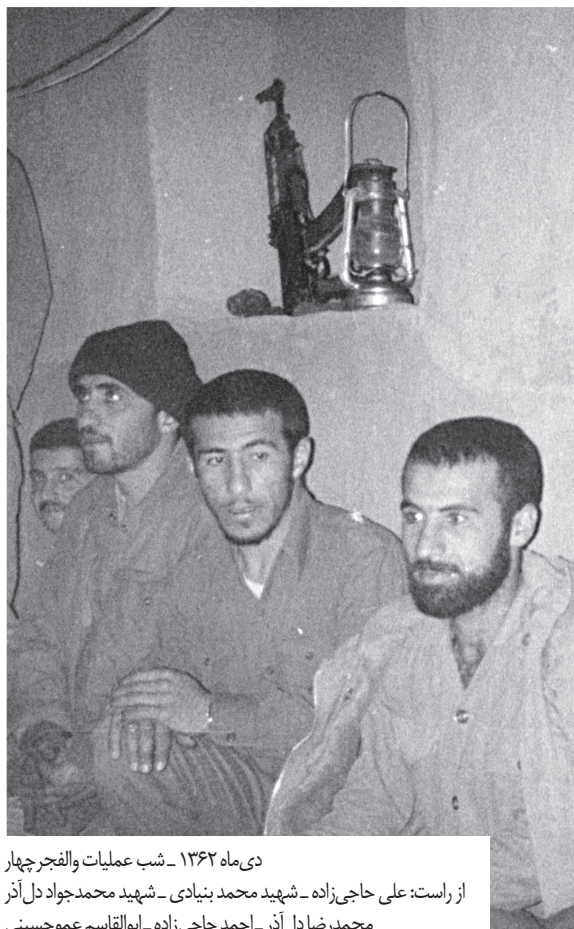
سال ۱۳۶۲ - خط پدافندی پاسگاه زید

ایستاده از راست:

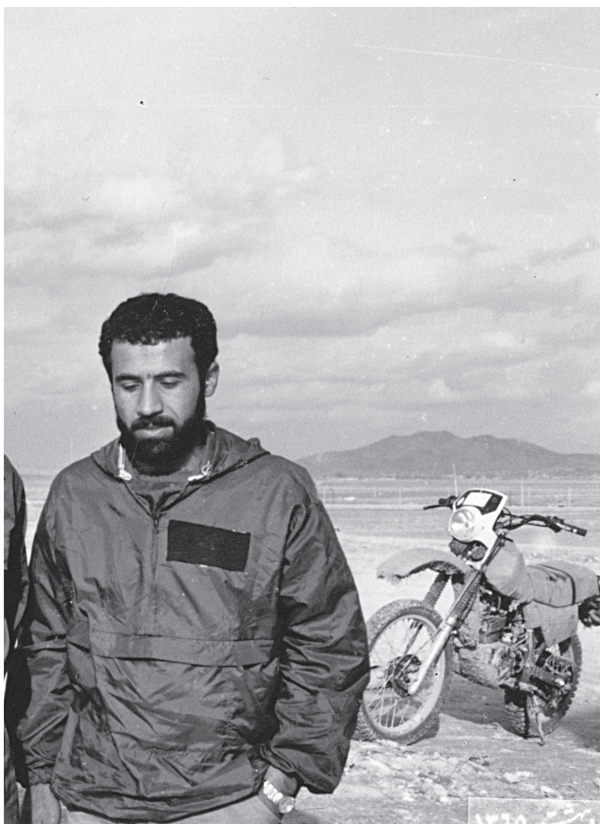
شهید محمدتقی متقیان - احمد حاجی زاده - شهید علی خوش فطرت - شهید محمدجواد دل آذر







دی ماه ۱۳۶۲ - شب عملیات والفجر چهارم  
 از راست: علی حاجی زاده - شهید محمد بنیادی - شهید محمد جواد دل آذر  
 محمد رضا دل آذر - احمد حاجی زاده - ابوالقاسم عموحسینی







آبان ماه ۱۳۶۳ - منطقه عملیاتی غرب

شهید محمدجواد دل آذر - حسین بورانی - شهید مصطفی کلهری

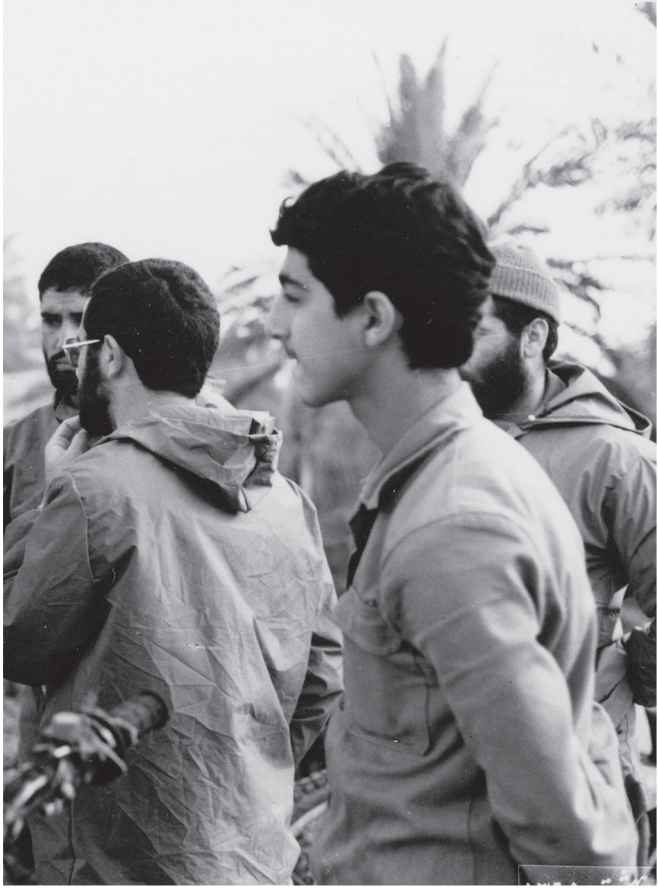


سال ۱۳۶۳ - جزیره مجنون - پدافند عملیات خیبر  
شهید محمدجواد دل آذر - ابوالقاسم عموحسینی





سال ۱۳۶۴ - انرژی اتمی - قبل از عملیات والفجر هشت  
شهید محمدجواد دل آذر - حاج غلامرضا جعفری (فرمانده لشکر)







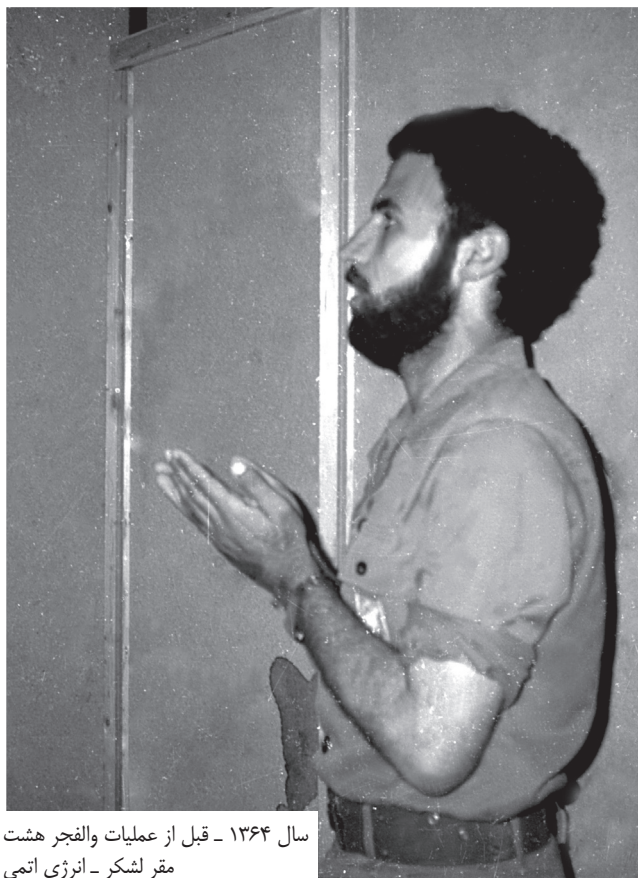
سال ۱۳۶۴ - فاو - حین عملیات والفجر هشت  
از راست: جواد بادی - ... - شهید سید نظام جلالی  
شهید محمدجواد دل آذر - حاج احمد فتوحی - شهید حسن الله‌دادی





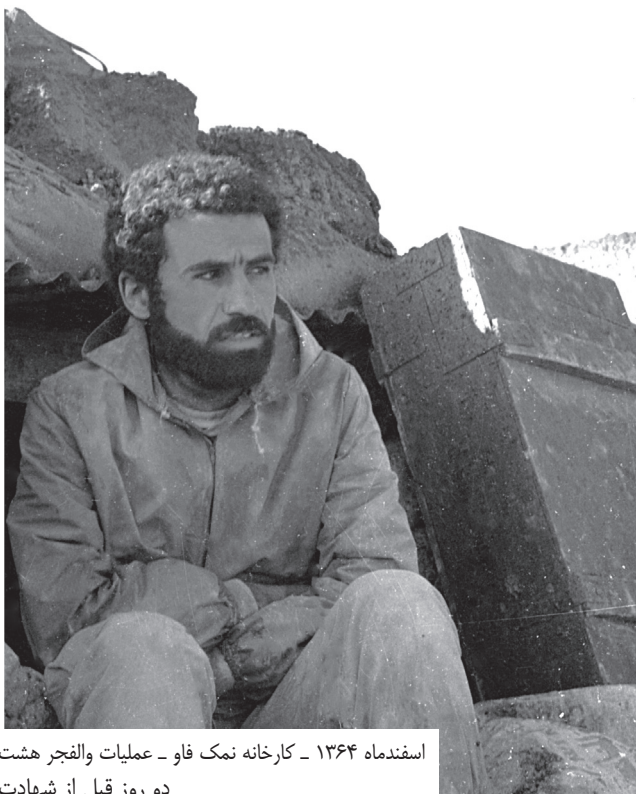


اسفند ۱۳۶۴ - ساحل اروندرود - عملیات والفجر هشت  
شهید محمدجواد دل آذر - حاج مهدی صباغی



سال ۱۳۶۴ - قبل از عملیات والفجر هشت  
مقر لشکر - انرژی اتمی





اسفندماه ۱۳۶۴ - کارخانه نمک فاو - عملیات والفجر هشت  
دو روز قبل از شهادت

---

### راویان:

---

- ۲۶: پدر  
 ۴۰/۲۷/۲۵/۱: مادر  
 ۸/۷/۶/۵/۳/۲: برادر  
 ۹: خواهر  
 ۳۶/۲۱/۱۲/۱۱/۱۰/۴: حسین بورانی - داماد خانواده  
 ۱۸/۱۶/۱۴/۱۳: جواد بادی  
 ۲۰/۱۵: اکبر میرزایی  
 ۱۷: اسماعیل اسدی  
 ۱۹: رضا زند  
 ۳۰/۲۹/۲۲: ناصر شریفی  
 ۲۳: محسن دل پاک  
 ۲۴: ابوالقاسم عموحسینی  
 ۲۸: رضا خاکباز  
 ۳۱: عاصی  
 ۳۲: اصغر سبحانی  
 ۳۹/۳۷/۳۵/۳۳: یحیی نیازی  
 ۳۴: رضا پرنگ  
 ۳۸: سردار ابوالفضل شکارچی

---

### منابع:

---

۱. علمداران سرفراز، ج ۱، تقی متقی - حسین صنعت پور امیری، انتشارات ستاد یادواره سرداران شهید لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ اول ۱۳۷۴.
۲. اسناد موجود در بنیاد شهید و امور ایثارگران استان قم.
۳. اسناد و مصاحبه‌های موجود در موسسه فرهنگی حماسه ۱۷.



## تازه‌های نشر حماسه یاران



دم عشق، دمشق  
روایت‌های خواندنی از شهدای مدافع حرم

قطع رقعی  
قیمت: ۱۰،۰۰۰ تومان

### خودسازی به سبک شهدا

خاطرات شهدا در موضوع خودسازی و مبارزه با نفس به همراه آیات قرآن، روایت‌هایی از ائمه معصومین علیهم‌السلام و حکایت‌هایی از علما و بزرگان دین

قطع رقعی، ۱۶۸ صفحه

قیمت: ۸۰۰۰ تومان



## برخی کتب نشر حماسه یاران

### مجموعه کتابهای ستارگان حرم کریمه سرداران شهید استان قم

شهید مهدی زین الدین	شهید سید احمد نبوی
شهید اسماعیل صادقی	شهید علی اسکندری
شهید محمد بنیادی	شهید اکبر غلامپور
شهید محمدجواد دل آذر	شهید علی آخوندی
شهید جواد عابدی	شهید ناصر جام شهریاری
شهید جعفر حیدریان	شهید سید محسن روحانی
شهید مصطفی کلهری	شهید سید محمد میرقیصری
شهید علی اصغر امینی بیات	شهید محمدحسین شیخ حسینی
شهید محمدحسین کبیری	شهید محمود شاهی
شهید عباس اکبری	شهید عباس حاجی زاده
شهید اکبر خردپیشه شیرازی	شهید حسین قاسمی
شهید علی اکبر نظری ثابت	شهید سید محمد علوی
شهید احمد کریمی	شهید غلام علی ابراهیمی
شهید مجید زین الدین	شهید عبدالله معیل
شهید علی رضا محمدی فردویی	شهید محمود احمدی تبار
شهید عباس عاصمی	شهید علی اکبر جمراسی
شهید سید محمدابراهیم جنابان	



### خاکریز اقدام و عمل

اقتصاد مقاومتی در سیره شهدا

ازدواج به سبک شهدا

